انتظار > بهار وتابستان 1385، شماره 18 ، صفحه 209

نعمانی و مصادر غیبت (9)

شبیری زنجانی سید محمد جواد

اشاره

در ادامهٔ معرفی ابوعبدالله نعمانی، مؤلف کتاب الغیبة، پس از بررسی آثار وی و سخن، دربارهٔ تفسیر منسوب به او، نسبت این کتاب را به وی بررسی کرده، و این کتاب را از زاویه های مختلف بررسی کردیم. در این بخش، از دو کتابی که به اشتباه به نعمانی منسوب شده یاد کرده، و منشأ این اشتباه را توضیح میدهیم. سپس به معرفی نوه دختری نعمانی، وزیر مغربی می پردازیم. همچنین ترجمه نجاشی را دربارهٔ وی و دربارهٔ دایی پدرش، هارون بن عبدالعزیز کاتب نقل کرده، و آن را توضیح میدهیم. با ترجمه رسالهای از وزیر مغربی در شرح حال خود و خاندانش و ذکر نکاتی دربارهٔ این رساله، بخش از تحقیق را پایان میبخشیم.

دو کتاب که به اشتباه به نعمانی منسوب شده است:

پارهای از کتابهای فهرست و کتابشناسی، کتاب جامع الأخبار و نثر اللئالی در حدیث را به نعمانی نسبت دادهاند.1 این نسبت، ظاهراً برگرفته از کلام مرحوم صاحب روضات است. وی در ترجمه نعمانی، به نقل دو عبارت از مقدمه بحارالانوار پرداخته که در یکی آمده است:

و کتاب جامع الأخبار2، کتاب الغیبه للشیخ الفاضل الکامل الزکی محمد بن ابراهیم النعمانی رحمه الله تلمیذ الکلینی. در عبارت دوم آمده:

کتاب نثر اللئالی و کتاب جامع الأخبار من اجل الکتب3.

مرحوم محدث نوری، با اشاره به دو عبارت مقدمه بحار، تحریفاتی را که در نقل صاحب روضات دیده میشود، یادآور شده است.4 از دو عبارت بحار به روشنی بر میآید که این دو کتاب به نعمانی منسوب نیست. حال، چه چیز سبب که چنین برداشت نادرستی از این دو عبارت شده است؟

برای توضیح منشأ احتمالی این اشتباه، باید به دو عبارت مقدمه بحار اشاره کرد. در مقدمهٔ بحار، در فصل نخست -که به معرفی منابع بحار و مؤلفان آنها اختصاص دارد- نام کتاب جامع الأخبار

آمده است. در آنجا، حدود 6 سطر احتمالات گوناگون دربارة مؤلف کتاب، نقل و بررسی شده، و سپس آمده است: و کتاب الغیبة للشیخ الفاضل الکامل الزکی محمد بن ابـراهیم النعمـانی تلمیـذ الکلینی5.

مقایسة این عبـارت بـا عبـارتی کـه در روضـات نقـل شـده، این احتمـال را در ذهن می آورد کـه صاحب روضات، به این متن مفصل مراجعه نکرده است, بلکه به متنی رجوع کرده که در آن تنهـا نام منابع

بحار و مؤلفان آنها درج شده و بحثهای مربوط به احتمالات مؤلف جامع الأخبار از آن حذف شــده است؛ لذا گمان کرده که جامع الأخبار مانند کتاب الغیبه، تألیف نعمانی است.

انتساب نثر اللئالی به نعمانی، از اشـتباهی افـزون بـر این اشـتباه نشـأت گرفتـه اسـت. مرحـوم مجلسی در فصل دوم مقدمه بحار- که به تبیین اعتبار منـابع کتـاب اختصـاص دارد- دربـارة کتـاب عوالی اللئالی6 آورده که چون مؤلف این کتاب، سره را از ناسـره جـدا نسـاخته، تنهـا پارهـای از منقولات آن در بحار آمده است. سپس میگوید: ومثله کتاب نـثر اللئـالی و کتـاب جـامع الأخبـار و کتاب النعمانی من اجل الکتب، قال الشیخ المفید فی ارشاده... (این جا عبارت مرحـوم مفیـد در مدح کتاب الغیبة نعمانی نقل شده است).7

گویی در نسخة مرحوم صاحب روضات از بحار، عبارتو مثلـه نبـوده، یـا وی بـه این عبـارت توجـه نکرده است؛ لذا گمان کرده عبارت من اجل الکتب دربارة کتاب نثر اللئالی و جامع الأخبار اســت و چون جامع الأخبار را از مرحوم نعمانی پنداشته، به قرینة سیاق، نثر اللئـالی را هم تـالیف همـو دانسته است.

به هرحال، این برداشت از عبارت بحار اشتباهی آشکار اسـت. در این عبـارت، مرحـوم مجلسـی کتاب نثر اللئالی را همچون عوالی اللئالی میداند که تنها به نقل بـرخی روایـات آن بسـنده کـرده است. در فصل نخست هم تصریح کرده که این دو کتاب، هر دو، تألیف ابن ابی جمهـور احسـائی است.8

جمله کتاب النعمانی من اجل الکتب جملهای مستقل و شامل مبتدا و خبر است، و عطـف آن بـه قبل عطف جمله به جمله است. عبارت جامع الأخبار هم به احتمال زیاد، بر نثر اللئالیعطف شــده

است و وصف من اجل الکتب به آن ربطی ندارد. مدح شیخ مفید هم - که پس از آن نقل شده - تنها دربارة کتاب نعمانی است، نه کتاب جامع الأخبار.

به هر حال، نثر اللئالی نگاشته ابن ابی جمهور احسائی است و دربارة مؤلف جامع الأخبار احتمالاتی ذکر شده9 و قطعاً هیچ یک از این دو، اثر نعمانی نیست.

خاندان نعمانی

از خاندن نعمانی آگاهی بسیاری در دست نیست. تنها میدانیم که نو؟ دختری وی، ابولقاسم وزیر مغربی، حسین بن علی بن حسین از دانشمندان بنام و سیاستمداران عصر خویش بوده است. نام وی در کتب تاریخی آن دوران بسیار آمده و محور بسیاری از حوادث آن زمان بوده است. شرح حال وی در مصادر تراجم و تاریخ به تفصیل آمده است. نخستین ترجمه احوال وی در رجال نجاشی دیده میشود.10

مهمترین مصدر در شرح حال وی کتاب بغیة الطلب فی تاریخ حلب اثر ابن عدیم کمال الدین عمر بن احمد بن ابی جراد؟ (متوفای 660ق) است.11 به ویژه، رسالهای از وزیر مغربی در این کتاب نقل شده که حاوی اطلاعات بسیار ارزشمندی دربارة حیات و خاندان وزیر است.12 یادداشت پدر وزیر دربارة وی، گزارش جالب دیگر این کتاب است.13

در مصادر متأخر هم ترجمه وی بسیار ذکر شده که از مفصلترین آنها ترجمه او در اعیان الشیعه است. در این کتاب، دو بار ترجمه وی آمده است: یکی در ذیل نام حسین14 و دیگری -به اشتباه - در ذیل نام علی بن الحسین که در برگیرند؟ اطلاعات تازه و گرانبهایی است.15 در مصادر جدید نیز دربارة وزیر مغربی، سخن به میان آمده که ما تنها به نام یک کتاب و جملة مورد نظر آن بسنده میکنیم:

الوزیر المغربی ابوالقاسم الحسین بن علی، العالم الشاعر الناثر الثائر، دراسه فی سیرته و اوجه ما تبقی من آثاره این کتاب، تألیف دکتر احسان عباس، با نام، پژوهشهای تازه در مقدمه آن، به آثار چاپ شده وزیر مغربی اشاره شده است.

در این نوشته به ارائه شرح حال تفصیلی وزیر مغربی نیازی به نظر نمی آید؛ از این رو تنها به نقل عبارت رجال نجاشی دربارة وی و یکی از خویشاوندان وی و نیز نقل بخشهایی از رسالة

وزیر مغربی و یادداشت پدر وی بسنده میکنیم. در بخش بعدی این نوشته پارهای اطلاعات جدید دربارة وزیر مغربی و خاندان وی میآوریم. سپس برخی اشتباهات دربارة وی را تصحیح کرده و نظرات تفسیری وی را به طور کامل نقل میکنیم.

ترجمه وزیر مغربی در رجال نجاشی

ابوالعباس نجاشی در رجال خود آورده است:

الحسین بن علی بن الحسین بن محمد بن یوسف الوزیر ابوالقاسم المغربی من ولد بلاس بن بهرام جور، و امه فاطمه بنت ابی عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر النعمانی شیخنا صاحب کتاب الغیبه. له کتب.... توفی رحمه الله یوم النصف من شهر رمضان، سنة ثمان عشره و اربع ماة.16

دو بخش از این، عبارت، نیازمند توضیح است:

بخش اول: ممکن است از عبارت من ولد بلاس بن بهرامجور برداشت شود که بلاس، فرزند بلافاصل بهرام گور است؛ ولی بلاس با دو یا سه واسطه به بهرام گور میرسد، ابن عدیم، نسب وزیر مغربی را از خط وی و نیز از خط پسرش، عبدالحمید نقل کرده17 است. به نوشتة وزیر مغربی، بلاش (که ظاهراً همان بلاس است) 18، فرزند فیروز بن یزدجرد بن بهرام جور19 است. عبدالحمید،

نام وی را فلاش (که گویی تلفظ دیگر بلاش است) 20 ضبط کرده و او را فرزند جاماسف21 بن فیروز بن یزدجرد22 بن بهرام جور دانسته است. این نقل، درستتر به نظر میرسد.23

بهرام گور (بهرام پنجم) پانزدهمین پادشاه ساسانی است. فرزند وی (یزگرد دوم) شانزدهمین، نوة وی (پیروز اول)، هجدهمین و فرزند پیروز (جاماسب)، بیست و یکمین پادشاه ساسانی بودهاند. یزگرد دوم هم فرزندی به نام بلاش داشته که پس از برادرش (پیروز) به پادشاهی رسیده24 است. و ظاهراً بلاش -که در نسب وزیر مغربی آمده- نوة برادر وی است.

صاحب قاموس الرجال به اشکال کلام نجاشی توجه کرده و گفته است:

بلاس، فرزند بهرام نیست؛ بلکه فرزند فیروز بن یزدجرد بن بهرام است. بلاس، عموی انوشروان بوده و ساباط مدائن را بنا نهاده است. اصل ساباط، بلاس آباد بوده که در اثر تخفیف و تعریب،

به شکل ساباط در آمده است.25

نسبی که صاحب قاموس الرجال بـرای بلاس بیـان کـرده، همـان نسـبی اسـت کـه از خـط وزیـر مغربی نقل شده است و گفتیم به احتمال زیاد، جاماست، از این نسب افتاده است. در هر حـال، عموی انوشیروان26 (بلاش) پادشاه نوزدهم ساسانی است کـه غـیر از بلاش، جـد وزیـر مغـربی است. بلاش جد وزیر، برادر زاده یا نوة برادر وی بوده است.

صاحب قاموس الرجال، کلام نجاشی را در این جا اشتباه میدانـد؛ ولی احتمـال دارد نجاشـی - بـا توجه به اختلاف در نسـب بلاس- وی را از بـاب اختصـار در نسـب، بلاس بن بهـرام جـور خوانـده است؛ بنابراین نمیتوان حکم قطعی به اشتباه نجاشی صادر کرد.

بخش دوم: رجال نگاران، درباره کلمـة شـیخن در این عبـارت بحث کـرده انـد. در خلاصـة علامـه حلی، عین عبارت نجاشی که بیشتر نقل کردیم، آمـده است27. البتـه ازصـاحب کتـاب الغیبـة تـا پایان، نام کتابها برای اختصار حذف شده است. برخی رجالیان بر نقل علامه اعتراض کردهاند که اگر وزیر مغربی استاد نجاشی باشد، نمیتواند استاد علامه حلی باشـد.28 بـرخی هم گفتهانـد کـه نقل این عبارت در خلاصة علامه بدون حذفشیخن این اشکال را پدید آورده است.29

صاحب قاموس الرجال به درستی یادآور شده که کلمة شـیخن در کلام نجاشـی همچـون عبـارت صاحب کتاب الغیبة که پس از آن آمده، دربارة نعمانی است، نه وزیر مغربی. واژة شیخن هم بـه معنای شیخ طائفتنا است30. بنابراین کاربرد این واژه از سوی علامه حلی هیچ اشکالی ندارد.31

نگارنده تصور میکند با این که اشکال رجال نگـاران بـه علامـه حلی بـه شـکلی کـه ذکـر کردهانـد ناتمام است، میتوان اشکال را به گونة دیگـری بیـان کـرد. توضیح این کـه بخش نخسـت خلاصـة علامه حلی

ویژه پذیرفتهشدگان از راویان است32. در ترجمه وزیر مغربی هیچ توثیق یا وصف مدحآمیز دیده نمیشود؛ لذا به نظر میرسد علامه حلی وصفشیخن را به وزیر مغربی مربوط دانسـته اسـت. این احتمال وجود دارد که علامه حلی در این ترجمه، به اصل رجال نجاشی مراجعـه نکـرده، بلکـه بـه نقل استاد خود احمد بن طاوس از رجال نجاشی در حل الاشکال اعتماد کرده33 است. چـون در این نقل، برای اختصار، صاحب کتاب الغیبه حذف شـده بـود، علامـه حلی گمـان کـرده کـه کلمـة

شیخن به صاحب ترجمه مربوط است و بـه این دلیـل کـه آن را بـه معنـای شـیخ طائفـة امامیـه دانسته- که عبارت بسیار مهمی در مدح، بلکه توثیق راوی است- نـام حسـین بن علی مغـربی را در بخش اول رجال خود درج کرده است.

آثار وزیر مغربی در رجال نجاشی

وزیر مغربی چندین اثر تألیف کرده که بیشـتر آنهـا در رجـال نجاشـی آمـده اسـت. مـا در این جـا ضمن شمارش آثار وی، دربارة برخی از آنها توضیحاتی میافزاییم:

1. خصائص علم القرآن

ابن شهر آشوب در معالم العلماء گوید:

ابوالقاسم المغربی الوزیر، له کتاب المصابیح فی تفسیر القرآن.34

صاحب ریاض العلماء پس از نقل این عبارت، اشاره کرده که ظـاهراً این کتـاب، همـان خصـائص علم القرآن است.35 او هیچ دلیلی برای این ادعا نیاورده است. دربارة اتحاد و عدم اتحاد این دو کتاب نمیتوان داوری روشنی ارائه کرد. نام خصائص علم القرآن، این احتمـال را بـه نظـر میـآورد که این کتاب، در علوم قرآن (که از مبانی دانش تفسیر اسـت)، نگـارش یافتـه باشـد، نـه در علم تفسیر.

به هرحال، ابن عدیم کتابی در تفسیر قرآن به وزیر مغـربی نسـبت داده کـه ظـاهراً همـان کتـاب المصابیح است. وی دربارة این کتاب گوید: احسن فیه علی اختصـاره36 وزیـر مغـربی در رسـالة خود از املا های چندی که در تفسیر قرآن و تأویل آن داشـته خـبر میدهد37. شـاید کتـاب تفسـیر قرآن وی و احیاناً کتاب خصائص علم القرآن از همین املاها فراهم آمده است.

این تفسیر اکنون در دست نیست؛ ولی ظاهراً در اختیار شـیخ طوسـی بـوده؛ زیـرا وی، در کتـاب تبیان از وزیر مغربی فراوان مطلب نقل میکنـد. در بخش بعـدی این گفتـار، دیـدگاههای تفسـیری وی را خواهیم آورد.

2. اختصار اصلاح المنطق

این کتاب که المنخل نام داشته38، از ثمرات اقامت وزیر مغربی در مصر بوده اسـت. پـدر وزیـر مغـربی در پشـت نسـخة این کتـاب (ضـمن اشـاره بـه تـاریخ ولادت و تلاش فرزنـدش بـرای

دانشاندوزی در سنین کودکی) میافزاید:

وی این کتاب را مختصر کرده، و در این اختصار، به حد نهایت رسید تمام فوائد کتاب را در آن جای داد و هیچ یک از الفاظ کتاب را از دست نداد. تنها برای اختصار، برخی ابواب کتاب را دگرگون ساخت و هر نوع را در جای مناسب خویش قرار داد. پس از اختصار این کتاب، نظم آن را به وی یادآور شدم. او آن را آغاز نمود و چند ورق آن را یک شبه به انجام رساند. تمام این کارها پیش از این بود که هفده سال را به پایان رساند.39

مؤلف، این کتاب را بر ابوالعلاء معری عرضه داشت. ابوالعلاء آن را پسندیده و در مدح آن رسالة اغریضیه را برای وی فرستاد.40

3. اختصار غریب المصنف

4. رساله فی القاضی و الحاکم

5. کتاب الالحاق بالاشتقاق

6. اختیار شعر ابی تمّام

7. اختیار شعر التجری (البحتری)

8. اختیار شعر المتنبّی و الطعن علیه

به جز این کتابها، آثار دیگری به دست وزیر مغربی نگارش یافته است؛ از جمله، کتاب ایناس در علم نسب و کتاب ادب الخواص که هر دو به چاپ رسیده است. متنهای پراکندهای از آثار مفقود وی در کتاب الوزیر المغربی نقل شده است، در این کتاب اشعار بازمانده از دیوان شعر وی نیز گردآوری و تنظیم شده است.

ترجمه خویشاوند وزیر مغربی در رجال نجاشی

نام وزیر مغربی، در رجال نجاشی در ترجمه هارون بن عبدالعزیز دیده میشود. متن این ترجمه چنین است:

هارون بن عبدالعزیز، ابو علی الاراجنی (الاوارجی ظ) الکتاب مصری کان وجهاً فی زمانه. مدحه المتنّبی و له ابن اسمه علی و کان حسن التخصیص (التخصص) بمذهبنا و هو جد ابی الحسن علی بن الحسین المغربی الکاتب والد الوزیر ابی القاسم. له کتاب الرد علی الواقفه.41

نقل کلام علامه مامقانی و اعتراض صاحب قاموس الرجال

صاحب تنقیح المقال، علی بن هارون بن عبدالعزیز را در کتاب خود نام برده و می افزاید:

دربار? وی تنها به عبارت نجاشی له ابن اسمه علی دست یافتهام؛ اما عبارت و کان حسن التخصیص بمذهبن، ظاهراً به پدر وی (صاحب ترجمه در رجال نجاشی) مربوط است.42

صاحب قاموس الرجال در اعتراض به این کلام، میگوید:

جملهو کان حسن التخصیص بمذهبن به علی بن هارون بن عبدالعزیز مربوط است؛ و گرنه ذکر نام علی، بدون توضیح اضافی لغو و از وظیفه رجالی بیرون است؛ زیرا عالم رجالی همچون عالم نسب نیست که تنها به ذکر طبقات افراد بپردازد. احتمال دارد گفتار بعدی نجاشی و هو جد ابی الحسن المغربی والد الوزیر ابی القاسم نیز به وی بازگردد. عبارت له کتاب که دربارهٔ هارون بن عبدالعزیز صاحب ترجمه است، مانعی از سخن ما نیست (که عبارات پیشین را دربارهٔ پسر وی، علی دانستیم)؛ زیرا ارتباط این عبارت به صاحب ترجمه با قرینه بوده است. از سوی دیگر، فصل این کلام (و عدم ذکر حرف عطف در آغاز آن) نیز، دلیلی است بر درستی سخن ما. 43

بررسی کلام صاحب قاموس الرجال

در بررسی این کلام به دو روش میتوان بحث کرد: نخست، نگرش کلی این کتاب به رجال نجاشی بررسی شود. روش دوم، تنها درباره ترجمهٔ بالا تحقیق شود.

دربار? روش نخست، اشاره میکنیم که این نگرش به کتاب رجال نجاشی، در فهم عبارات کتاب بسیار مهم است و در تراجم بسیاری ما را بر آن میدارد که تفسیر خاصی از عبارات کتاب ارائه دهیم. تفصیل این سخن، گفتاری مستقل میطلبد. در اینجا تنها به ذکر نکاتی چند در اثبات نادرستی این نگاه به رجال نجاشی بسنده میکنیم:

اول: در آغاز جزء دوم رجال نجاشی، این کتاب چنین معرفی شده است:

کتاب فهرست اسماء مصنفی الشیعه و ما ادرکنا من مصنفاتهم وذکر طرف من کناهم والقابهم و منازلهم و انسابهم و ما قبل فی کل رجل منهم من مدح او ذم44.

کلمهٔ انسابهم در این عبارت نشان میدهد که نجاشی هنگام تالیف، انساب راویان را در نظر

داشته است. بنابراین وی تنها هدف رجالی را دنبال نمیکرده است.

دوم: با مراجعه به رجال نجاشی، در مییابیم که مؤلف، عنایت ویژهای به ذکر خانواده راویان داشته است، در نزدیک به یک پنجم ترجمهها از پدر برادر، جد، عمو، دایی، فرزند، ... یاد کرده است؛ بلکه گاه، دایر؟ این خویشاوندان به شوهرخاله هم گسترش یافته است.45 این یادکردها، غالباً همراه توضیحی دربارة افراد وابسته بوده و چه بسا برای بهتر شناساندن صاحب ترجمه صورت گرفته است؛ ولی همیشه چنین نبوده و خویشاوندان بدین هدف ذکر نشدهاند؛ برای نمونه در ترجمه عبیدالله بن احمد بن نهیک میخوانیم: و آل نهیک بالکوفه بیت من اصحابنا منهم عبدالله بن محمد و عبدالرحمن السمریان و غیرهما.46 در ترجمه محمد بن سماعه نیز آمده است:والد الحسن و ابراهیم وجعفر وجد معلی بن الحسن47 اگر هدف، تنها شناسایی محمد بن سماعه بود آوردن این همه نام ضرورتی نداشت.

در ترجمه معلی بن خنیس، همچنین ذکر شده: و ابن اخیه (اخته) عبدالحمید بن ابی الدیلم48. بیتردید، معلی بن خنیس بسیار نامورتر از عبدالحمید بن ابی الدیلم است و نباید او را با ابن ابی الدیلم معرفی کرد. به نظر میرسد ذکر تمام این مطالب، از این روست که یادکرد خویشاوندان راوی، هدف مستقلی برای نجاشی بوده است و نیازی نیست به هدف دیگری برای آن بیندیشیم؛ بنابراین، آوردن جملة و کان خاله علان الکلینی الرازی در ترجمه دانشمند نامی شیعی محمد بن یعقوب الکلینی به روشنی توجیه میشود.49

سوم: رجالیان، گاه ضمن ترجمه به توضیح علت لقب یا کنیه راوی میپردازند. آوردن جمله و له ابن اسمه علی در این ترجمه میتواند برای توضیح کنیة ابو علی باشد. جالب است که این جمله، تنها یک بار دیگر در رجال نجاشی دیده میشود، آن هم در ترجمه موسی بن عمر بن یزید بن ذبیان. در این ترجمه، پس از ذکر کنیه ابو علی میافزاید: و له ابن اسمه علی و به کان یکتنی50؛ بنابراین نیازی نیست جملة کان حسن التخصیص بمذهبن را با فرزند صاحب ترجمه مربوط دانست. به طور کلی، همان گونة که مرحوم مامقانی متذکر شده، ظهور نخستین این گونة تعابیر، این است که به صاحب ترجمه مرتبط است و تا قرینة روشنی بر خلاف آن نیابیم، نباید از این ظهور دست برداریم.

دربار? روش دوم (بحث از خصوص ترجمه هارون بن عبدالعزیز در رجال نجاشی) هم نخست بــه این نکته میپردازیم که نه هــارون بن عبــدالعزیز و نــه فرزنــد وی (علی)، هیچ یــک، جــد پــدر وزیــر مغربی نبودهاند، بلکه هارون بن عبدالعزیز، دایی پدر وی و علی بن هارون پسردایی پدرش بــوده است؛ همان گونة که در رسالة وزیر مغربی بدان تصریح شده است.51

به نظر میرسد در نسخة موجود رجال نجاشی، کلمة جد محرّف خال باشد با چسبیدن الــف و لام خال به یکدیگر، هنگام کتابت، این کلمه بسیار شــبیه جــد شــده و، تحریــف یکی بــه دیگــری کــاملا طبیعی است. این امر، نشان میدهد جملة فوق، به هارون بن عبدالعزیز مربوط است، نه به پسر وی (علی). بر فرض که این جمله را اشتباهی از نجاشی بدانیم، همین اشتباه هم تأییدی است بر ارتباط آن به هارون بن عبدالعزیز، زیرا اشتباه گرفتن دایی به جد بسیار معقولتر از اشــتباه پســر دایی با جد است.

خلاصة سخن این که هیچ قرینهای در کار نیست که ما را ازظهور ابتــدایی کلام نجاشــی بــاز دارد؛ لذا باید جملهو کان حسن التخصیص و جملة بعدی را به هارون بن عبدالعزیز بدانیم، نــه پســر وی (علی).

رساله وزیر مغربی در معرفی اصل و نسب و زندگی علمی خود

وزیر مغربی، در بغداد به گرایش به مذهب اسماعیلی- که حاکمان مصر حامیان آن بودهاند- متهم میشود. لقب مغربی، بهترین شاهد برای ارتبــاط وی بــا مصــریان بــه شــمار میآمــده اســت. وزیــر مغربی، در دفاع از خود، رسالهای مینویسد تا به قادر، خلیفه عباسی عرضــه شــود. بخش آغــازین این رساله را ابن عدیم در کتاب بغیة الطلب نقل کرده است52.

به سبب اهمیت این رساله در شناخت وزیر مغــربی و خانــدان وی، بــه ترجمــه و نقــل بیشــتر این رساله- که بیوگرافی خودنوشت وزیر است- میپردازیم:

وی در آغاز، با اشاره به اتهامی که به وی زده شده، به توضیح نسب مغربی خــود- کــه زمینهســاز چنین اتهامی شده است- پرداخته، و مینویسد:

خاندان ما، در اصل در بصره بوده و در فتنة بریدی به بغداد انتقال یافتهاند. جد پــدرم، ابوالحســن علی بن محمد، دیوان مغرب را عهدهدار بوده است؛ لذا به لقب مغربی منسوب شده است. جــد

پایینتر من، در بغداد، در سـوق العطش زاده شـد و نشـو و نمـا کـرد. او کارهـای مهم بسـیاری را عهدهدار شد، از جملـه، هنگـامی کـه محمـد بن یـاقوت بـر امـور مملکت چـیره شـد، کـار وی را بساخت.

دایی پـدرم، ابـو علی هـارون بن عبـدالعزیز، اوارجی معـروف -کـه متنـبی او را مـدح گفتـه - در مصاحبت ابوبکر محمد بن رائق بوده است. هنگامی که ابـوبکر بن رائـق در موصـل گرفتـار شـد، جدم و دایی پدرم به شام رفتند و با اخشید دیدار کردند. پـدرم و عمـویم- کـه خداونـد رحتمشـان کند- در مدینـة السـلام (بغـداد) ماندنـد. آن دو، در این هنگـام کم سـال بودنـد تـا این کـه گامهـای شیوخشان در آن دیار (شام) استوار شد.53 اخشـید، غلام نامـدار خـود را- کـه بـه فاتـک مجنـون معروف است و متنبی او را ستوده است - فرستاد. وی آن دو و مربوطان (یا سرپرستان54) آنها را به رحبه آورد واز طریق شام، به مصر برد. این گـروه، در مصـر اقـامت گزیدنـد، تـا وقـتی کـه حاکم چیره دست بر مصر تجدید قوا کرد، که همگی از آنجا منتقل شده و در مـدت حیـات سـیف الدوله ابوالحسن بن حمدان در پناه وی زیستند. جد من بر امور سیف الدوله چیره شد؛ چنان کـه ستایشهای ابی نصر بن نباته دربارۀ وی، گواه این امر است. پس از وی، پدرم نیز بر امور سـیف الدولـه و فرزنـدانش تسـلط یـافت. مـدایح ابن العبـاس نـامی در حـق وی، بـر این مطلب دلالت میکند. سپس بین آن دو اختلاف افتاد؛ اختلافی که نظیر آن در بین همراهان در دنیا اتفاق میافتـد. پدرم، از او کناره گرفت و از رحبه به قصـد مدینـة لسـلام بـه انبـار رفت. وقـتی بـه انبـار رسـید، اوضاع عراق را مضطرب و بهاء الدوله را در آغاز کار خود، پیروز یافت، لذا از اقامت در آن شهر بیمناک شد و خطر را به جان خرید. به قصد شام راهی شد، تـا از احـوال مـا خـبر گـیرد و بتوانـد اسیران ما را آزاد کند؛ زیرا ما پس از وی، در حلب درمانده بودیم. وی سپس در مصر، به منزلت معـروف خـود رسـید و ای کـاش چـنین امـری اتفـاق نمیافتـاد! زیـرا پایـان آن، سـم کشـنده و سرانجامش نابودی و از ریشه در آمدن بود. من نیز در پی آن انتقال یافتم.

مادر من، اهل عراق بوده و تا کنون، در نعمانیه املاکی داریم که از او به ارث مـا رسـیده اسـت؛ پس ما در مصر زائر بودیم و هنگام انتقال به عراق، آنجا وطن گزیده و انس گرفتیم.

این داستان اصل و نسب (من) است که در آن اشتباه رخ نموده و آن را به شکلی نادرست ارائه

دادهاند. حال از مذهب خویش یاد میکنم:

من از کودکی با کتب حدیث و حفظ قرآن و دیدار فقها و همنشینی علما نشو و نما کرده و تغذیه شدم. به خدا سوگند! در آن شهرها هرگز سفره و سوری جز در عروسی ندیدم و تنها به امور علمی یا دینی مشغول بودم. از نوشتههای من، اکنون پارهای سالم مانده است که اشتغالم به دین استوار و پایداریام را در درستترین راه میرساند، زیرا کتابی از کتب سنت نیست که به روایت آن احاطه نداشته و در درایت آن نکوشیده باشم. اکنون دو نسخة از موطأ مالک را در اختیار دارم که به دو طریق آن را سماع کردهام. بر این دو نسخة، دستخط دو استادم دیده میشود همچنین صحیح مسلم و صحیح بخاری و جامع سفیان و مسانید عدهای از تابعین را در دست دارم. من -بحمدالله- املاهای چندی در تفسیر قرآن و تأویل آن و گزیدههایی از کتب صحاح -که به نام آنها اشاره شد- دارم. کتاب مزنی را از طحاوی از مزنی شنیدم. احادیثی که صبحگاهان، همچون کلاغان، به قصد شنیدن آنها میرفتم و عیش دنیا را برای آنها کنار میگذاشتم، از شمارش بیرون است.

وزیر مغربی، با این توضیحات، نادرستی گمانهای باطل را در حق خود نشان می دهد.

توضیح نکاتی از رساله فوق

اول: مادر وزیر مغربی- که در نعمانیه املاکی داشته و این املاک، به وزیر مغربی به ارث رسیده است -فاطمه، دختر ابوعبدالله نعمانی است55. ما، پیشتر دربارة لقب نعمانی و وجه انتساب نعمانی به آن، احتمالاتی مطرح کرده و، نتیجة روشنی ارائه نکردیم56. متن بالا، دلیل روشنی بر انتساب نعمانی به نعمانیه است. بدین ترتیب، بحث ناتمام ما، به انجام رسیده و پروند؟ این بحث بسته میشود.

دوم: سرانجام خاندان وزیر مغربی در مصر، تلخ و دردناک بود. حاکم عبیدی، پدر و عموی وی را به کشت و در جستوجوی فرزندان پدر وی برآمد. دو برادر وزیر مغربی را یافت و به قتل رساند. وزیر مغربی پنهان شد و به لطایف الحیل از مصر گریخت. پس از آن، در صدد انتقام از حاکم مصر برآمد. این بخش حیات وزیر مغربی، فصل مهم زندگی سیاسی وی بوده که به اجمال، به آن اشاره خواهیم کرد.

سوم: وزیر مغربی، در این رساله در صدد القای باور خود به مـذهب اهـل تسـنن اسـت؛ ولی این امر - بیتردید- از روی تقیه بوده است و در تشیع او شکی نیست57. ترجمة وی در رجال نجاشی که فهرست مصنفان شیعه است -خـود دلیـل گویـایی بـر تشـیع او اسـت. ابـوجعفر بصـری نقیب تاییدی می کند که وزیر مغربی، استاد ابن ابی الحدید بوده است.58 علاقة خاطر وی به اهل بیت (از وصیت دفن در جوار حضرت امیر(ع) و تلاش وی برای عملی شدن این وصیت، آشـکار است 59. مهمترین دلیل تشیع وی، اشعار وی در فضـیلت امـام علی (ع) و تصـریح بـه غصـب حـق آن حضرت از سوی خلفای نخستین و هجو آنها است60. ما برای تیمن قطعه کوتـاهی از اشـعار وی را نقل میکنیم:

صلی علیک الله یا من دنا

اخوک قد خولفت فیه کما

هل برسول الله من اسو؟

من قاب قوسین مقام النبیه

خولف فی هارون موسی اخیه

لم یقد القوم بما سن فیه61

در این اشعار، به حدیث منزلت اشاره شده است که درآن، پیامبر، منزلت حضرت علی را نسبت به خود، بسان منزلت حضرت هاورن نسبت به حضرت موسی دانسته است.

جالب است که وزیر غربی، در متن رسالة خود از تصریح به اعتقاد به مذهب اهل تسنن خودداری ورزیده است. ظاهراً این کار بدین سبب بوده که نیازی ندیده بـه دروغ بـاور خـود را نشـان دهـد؛ زیرا مشکل وی با توریه برطرف میشد. عبارت توریهآمیز فوق، خـود میتوانـد نشـانة از اسـتواری وی در تشیع باشد که حتی در شرایط تقیه هم از دروغ اجتناب ورزیده است.

چهارم: گویی تقیهآمیز بودن این رساله، سبب شده که وزیر مغربی در هنگام یاد از مادر خـود، از ذکر این نکته که وی دختر ابوعبدالله نعمانی- دانشمند نامی شیعی- اسـت، خـود داری ورزد؛ ولی ابن خلکان، در رساله ادب الخواص این نسبت را ذکر کرده است.62

پنجم: در این رساله، به تلاش شبانه روزی او در علم آموزی اشاره شـده اسـت. پـدر وی بـر این

مطلب گواهی می دهد:

یادداشت پدر وزیر مغربی

پدر وزیر مغربی، علی بن الحسین در پشت نسخۀای از اختصار اصلاح المنطق (نگارش وزیر مغربی) دربارۀ وی آورده است:

او - که خدایش سالم بدارد و به جایگاه صالحان رساند- اول طلوع آفتاب روز یکشنبه، 13 ذی الحجة، سال 370 زاده شد. قرآن و برخی کتب مخصوص لغت و نحو و حدود 15 هزار بیت شعر از اشعار برگزید؟ کهن را از برساخت. شعر سرود و نثر (ادبی) نگاشت. و در خط به مقامی رسید که همگنان از رسیدن به آن ناتوانند. از حساب و جبر و مقابله و مقدمات (لازم برای کتابت) آن قدر فراهم آورد که هر کاتبی با کمتر از آن، از دیگران بینیاز میشود. تمام اینها پیش از پایان چهارده سالگی وی بوده است...63

در ادامه، توضیحی دربارۀ کتاب اختصار اصلاح المنطق آمده که پیشتر نقل شد.

پاورقی ها:

1 .ایضاح المکنون، ج 1 ص 350 و ج2، ص 624؛، هدیة العارفین، ج 2، ص 46؛ معجم المؤلفین، ج 8، ص 195.

2 . در این جا حرف عطفی دیده نمی شود؛ لذا احتمال دارد که به گمان صاحب روضات، مرحوم مجلسی، جامع الأخبار را همان کتاب الغیبهمیداند؛ البته این احتمال بعید است ومؤلفان کتب فهارس هم عبارت را این گونه نفهمیدهاند.

3 . روضات الجنات، ج6، ص 195. صاحب روضات تنها به نقل این دو عبارت پرداخته است. ظاهر این امر نشانگر آن است که وی تألیف هر دو کتاب، توسط نعمانی را به علامه مجلسی نسبت میدهد؛ ولی این احتمال هم وجود دارد که وی تنها جامع الأخبار را تألیف نعمانی دانسته، و نقل عبارت دوم تنها برای بیان این نکته بوده که به گفتۀ علامه مجلسی، جامع الأخبار از اجل الکتب است، فهرست نویسان از عبارت روضات، همان برداشت نخست را داشتهاند.

4 . خاتمه مستدرک، ج 3 (مستدرک الوسائل ج 21)، ص 271.

5 . بحارالانوار، ج 1، ص 13و14.

6 . در نام این کتاب، عوالی- به عین مهمله- صحیح است. ر. ک: خاتمه مستدرک ج 1 (مستدرک الوسائل، ج 19) ص 344.

7 . بحارالانوار، ج 1، ص 31، گفتنی است که در نقل صاحب روضات عبارت و کتاب النعمانی نیامده است، لذا این احتمال وجود دارد که در نسخه صاحب روضات از بحار، حرف عطف و قبل از کتاب النعمانی نیامده یا صاحب روضات به این حرف توجه نکرده است؛ لذا کتاب النعمانی را توضیح جامع الأخبار دانسته و آن را برای اختصار، حذف کرده است. این احتمال با احتمالی که در آغاز گفتیم (که شاید صاحب روضات پنداشته که مرحوم مجلسی، جامع الأخبار را همان کتاب الغیبة میداند)، سازگار است.

8 . همان، ج 1، ص 13.

9 . جامع الأخبار، بارها به چاپ رسیده و هیچ ارتباطی بین این کتاب و نعمانی نیست. درباره مؤلف این کتاب به ویژه ر.ک: الذریعة، ج 5، ص 33.

10 . البته در پارهای از مصادر پیشین، به نام وزیر مغربی اشاره شده است که از آنها میتوان در ترجمه احوال وزیر مغربی بهره گرفت؛مانند مجالس ایلیا مطران نصیبین کتاب المجالس السبعه التی وقعت بین الوزیر و بین مطران ایلیا الذی فی نصیبین تاریخ المسبحی و..0ر.ک: الوزیر المغربی، ص 243. هیچ یک از این مصادر، مغربی را ترجمه نکرده است.

11 . بغیة الطلب، ج 6، ص 2532- 2555.

12 . همان، ص 2535؛ الوزیر المغربی، ص 198.

13 . بغیة الطلب، ص 2537.

14 . اعیان الشیعة، ج 6، ص 111-116.

15 . همان، ج 8، ص 187.

16 . رجال نجاشی، ص 69، رقم 167.

17 . بغیة الطلب، ج 6، ص 2532.

18 . بلاس میتواند تعریب بلاش باشد. حرف شین در هنگام تعریب معمولاً به سین تبدیل میشود؛ همچون نیسابور (معرب نیشابور)، سابور (معرب شاپور) سابری (معرب شاپوری)، قاسان

(معرب کاشان).

19 . در نسخهٔ چاپی بغیة الطلب بین بهرام و جور، حرف بن افزوده شده که تحریفی است آشکار.شبیه این تحریف، در تاریخ دمشق، ج14، ص105 هم دیده میشود.

20 . بلاش -که گاه به شکل ولاش هم نقل شده - و نیز با فلاش میتوانند تلفظهای گوناگون یک واژه باشند. حروف ب، ف، و و نیز پ که همگی از حروف لبی هستند، بسیار به یکدیگر تبدیل میشوند؛ همچون پهلوی و بهلوی و فهلوی باد در ایرانِ باستان در اصل و اته و تاب از ریشه تاومی باشد (فرهنگ معین، مقدمه، صفحه بیست و یک و بیست و سه) گفتنی است که در تاریخ دمشق، ج14، ص 105 به جای این نام، ملاس ذکر شده که تحریف است.

21 . ابن خلکان، با واسطه از خط وزیر مغربی، نسبت وی را نقل کرده است. در آن نقل به جای جاماسف، جاماس آمده که شاید از باب اختصار باشد (وفیات الاعیان، ج2، ص 172) این نام در برخی نقلها به جایناسیف و خایناشف تحریف شده است (بغیة الطلب ج 6، ص 2532-2542)؛ تاریخ دمشق، ج14، ص 105.

22 . در نسخهٔ چاپی بغیة الطلب، یزدجرد به یزدحرد تحریف شده است.

23 . زیرا در چند نقل، نام جاماسف (که همان جاماسب است) هرچند به شکل محرف آمده است.

24 . در گزارش شاهان ساسانی، به نقل فرهنگ معین، ج 5، ص 702 اعتماد ورزیدیم. گفتنی است که گاهی در شمارش شاهان ساسانی اختلافی دیده میشود که گویی از عدم شمارش برخی که مدت اندکی پادشاهی کردهاند، یا یک بار شمردن کسانی که دوبار به سلطنت رسیدهاند، نشأت می گیرد؛ مثلاً مسعودی در التنبیه و الاشراف، ص 87-90، پادشاهان ساسانی را سی نفر شمرده؛ ولی در فرهنگ معین، این رقم به 37 نفر رسیده است. طبق نقل مسعودی، بهرام گور، شاه چهاردهم، یزدگرد دوم، شاه پانزدهم، فیروز، شاه شانزدهم و بلاش، شاه هفدهم بوده اند و جاماسب هم در شمار پادشاهان ساسانی نیامده است.

25 . قاموس الرجال، ج 3، ص 498 و نیز ر.ک : معجم البلدان، ج3، ص 187، ذیل ساباط کسری.

26 . انوشیروان، فرزند قباد اول فرزنـد پـیروز اول، و بلاش پادشـاه، بـرادر پـیروز و عمـوی پـدر انوشیروان بوده است.

27 . خلاصة الاقوال، ص29- 53%

28 . حـاوی الاقـوال، ج 3، ص 60 و بـه نقـل از آن در تنقیح المقـال ج 1، ص 338/2996 و نـیز ر.ک: منتهی المقال، ج 3، ص 60.

29 . اعیان الشیعه، ج 6، ص 112.

30 . استعمالشیخنِ در این معنا استعمال مجازی نیست؛ بلکه مراد از ضمیر ن، طائفه مـا فـرض شده است، نه هم درسان ما. تعیین مرجع ضمیر، بـه حقیقت و مجـاز ارتبـاطی نـدارد. شـبیه این استعمال، دربـاره شـیخنن در رجـال نجاشـی، ص 398/ـ 1064 دیـده می شـود . ر. ک: قـاموس الرجال، ج 9، ص 403.

31 . قاموس الرجال، ج 3، ص 497.

32 . عبارت مقدمه خلاصة علامه چنین است: و لم نطل الکتاب بذکر جمیـع الـرواة بـل اقتصـرنا علی بخشینِ منهم و هم الذین اعتمد علی روایتهم و الذین توقف عن العمل بنقلهم ... رتبتـه علی بخشین و خاتم?، الاول: فیمن اعتمد علی روایته او تـرجح عنـدی قبـول قولـه. (ص 2و3) عبـارت ترجح عندی قبول قوله خالی از ابهام نیست وگویی مـراد، کسـانی هسـتند کـه امـاره وظیفـه بـر وثاقت وی وجود دارد. با مراجعه به اصل رجال علامه، به نظر میرسد که دائـره این امـاره ظفیـه بسیار گسترده است . تفضیل این بحث در این گفتار نمیگنجد. بـه هـر حـال بـه نظـر میرسـد کـه عبارت مدح آمیز ترجمه وزیر مغربی- که ذکـر نـام وی را در بخش نخسـت خلاصـه موجـه میکنـد همین وصف شیخن است .

33. تبیین ارتباط حل الاشکال و خلاصة الاقوال، به پژوهشی مستقل نیازمند است.

34 . معالم العلماء، ص 138/952.

35 . ریاض العلماء، ج 2، ص 146.

36 . بغیة الطلب، ج 6 ص 2533

37 . همان، ص 2536.

38 . الذخیره فی محاسن اهل الجزیر?، القسم الرابع، المجلد الثانی، ص 476.

39 . همان؛ ص 2537.

40 . همان، ص 2533. درباره این کتاب به ویژه ر.ک: الوزیر المغربی، ص 24.

41 . رجال نجاشی، ص 439/1183.

42 . تنقیح المقال، ج 2، ص 314/ 8552.

43 . قاموس الرجال، ج7، ص 599.

44 . رجال نجاشی، ص 211.

45 . همان، ص 159/421.

46 . همان، ص 232/615.

47 .همان، ص 329/890.

48 . همان، ص 417/1116.

49 . همان، ص 377/1026.

50 . همان، ص 405/1075.

51 . بغیة الطلب، ج 6، ص 2535.گفتنی است که تحریف عبارت نجاشی سبب شده که در کتاب شریف الذریعة ج 22، ص 123، وزیر مغربی، حسین بن علی بن حسین بن محمد بن هارون بن عبدالعزیز معرفی شود. البته اگر از تحریزِ یا اشتباه نجاشی هم در گذریم، چون واژه جد میتواند به جد مادری نیزاطلاق شود، نباید چنین سلسله نسبی برای وزیر مغربی ساخت . گذشته از این که اساساً نجاشی، خود محمد (جد وزیر مغربی) را فرزند یوسف معرفی کرده است. (رجال نجاشی، ص69، رقم 167).

52 . بغیة الطلب، ج 5، ص 2535 و به نقل از آن : الوزیر المغربی، ص 198.

53 . ظاهراً مراد از شیوخ، همان جد و دایی پدر وزیراست. این عبارت، علت همراه نبردنِ پدر و عموی وزیر را توضیح میدهد که مسافران شام، هنوز اوضاع خود را سامانیافته ندیده بودند، لذا مصلحت دیدند خردسالان را همراه نبرند۔

54 .عبارت چاپی بغیة الطلب، چنین است: فحملها (محملها) و من بلیهم.

55 . رجال نجاشی، ص 69، رقم 167.

56 . مجلة انتظار، شماره 7، ص 401- 403.

57 . ر.ک: وزیر مغربی، ص 89-90.

58 . شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، ج6، ص 14؛ اعیان الشیعه، ج 8، ص 187 .

59 . وزیر مغربی، هنگامی که مرگ خویش را نزدیک یافت، به تمام امیران و رؤسایی کـه بین او و کوفه بودهاند نامه نوشت که کنیز دلبند وی وفات کرده و تابوتش به حرم امیر منتقل می شـود غرض وی از این تدبیر، آن بوده کـه کسـی از مـرگ وی بـاخبر نشـده و متعـرض تـابوتش نشـود. تابوت وزیر مغربی، همراه این نامه به سمت کوفه حمل شد. همه گمـان کردنـد این تـابوت کنـیز است. بدین ترتیب، جنازه به کوفه انتقال یافت و در حرم حضرت امیر(به خاک سپرده شد (بغیة الطلب، ج 6، ص 2555). البته گفته شده که وزیر مغربی وصیت کرده در پایین پای حضرت امام حسین(به خاک سپرده شود و دو بیت شعر هم برای نوشتن بر بـالای سـر خـود سـروده (الـوزیر المغربی، ص 152)؛ ولی ظاهرا وی از این وصیت صرف نظر کرده است.

60 . شرح نهج البلاغـه ابن ابی الحدیـد، ج 6، ص 17 (و بـه نقـل از آن، در الـوزیر المغـربی، ص 1360، ابیات 13 ـ 27) و نیز الوزیر المغربی، ص 127 و ص 148 به نقل از اعیـان الشـیعه، ج 6، ص 116) .

61 . اعیان الشیعه، ج 6، ص 116 ؛ الوزیر المغربی، ص 158؛ البته در مناقب ابن شهر اشـوب، ج2، ص223 بیت سوم و دوم را با اختلافی در الفـاظ بـه الـرئیس ابـو یحـیی بن وزیـر ابولقاسـم المغربی نسبت داده است.

62 . وفیات الاعیان، ج 2، ص 172.

63 . بغیة الطلب، ج6، ص 2537؛ وفیات الاعیان، ج 2، ص 173.